



در کشاورزی قبل از اینکه بذر را به دل خاک بسپاریم به چند چیز توجه داریم اول آب هوا را بررسی می کنیم که آیا در این آب و هوا این بذر به ثمر می نشیند یا نه؟ دوم خاک را بررسی می کنیم که آیا بذر با خاک آنجا سازگار است یا نه؟ و همچنین آفت‌های آن محیط را بررسی میکنیم که چه چیزهایی هستند؟

کشاورزی که قبل از کشت؛ خاک، محیط و آب و هوا را مورد مطالعه قرار ندهد با ریسک بالا اقدام به کشت کرده است.

در روایات داریم که دنیا مزرعه آخرت است. یعنی در اینجا قرار است که کشتی صورت بگیرد، حال اگر این محیط را به درستی شناسیم موقع برداشت دچار ضررهای بسیار می شویم.

یکی از آسیب هایی که ممکن است اعتقادات ما را تهدید کند شناختن دنیا است. انسانهایی که شناخت کافی از دنیا ندارند یا فریب داری‌ها و امکانات را می خورند و یا غصه و غم نداشتن ها را، و این دو عامل سبب کفر او می شود.

چنانچه در سوره فجر می فرماید:

فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ (۱۵)

وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ (۱۶)

ترجمه: اما انسان، هنگامی که پروردگارش وی را می آزماید، و عزیزش می دارد و نعمت فراوان به او می دهد، می گوید: «پروردگرم مرا گرمی داشته است.» و اما چون وی را می آزماید و روزی اش را بر او تنگ می گرداند، می گوید: «پروردگرم مرا خوار کرده است.»

برای اینکه فهم دقیق تری نسبت به دنیا پیدا کنیم به برخی از صفات آن اشاره می کنیم.



شخصی از کنار مغازه بلور فروشی می‌گذشت، چشمش به لیوان‌هایی افتاد که روی میز به طور وارونه چیده شده بود. همانجا ایستاد، کمی نگاه کرد و یکی از آنها را به همان حالتی



که بود برداشت و شروع به اعتراض به فروشنده کرد که آقا! چرا در این لیوان بسته است و ته آن باز است؟! فروشنده خندید و گفت:

اگر شما درست بنگرید و لیوان را به حالت درست

بگیرید، هر دو اشکال برطرف خواهد شد.

بسیاری از اشکالات، بر اساس باورها و تصورات غلط ما می‌باشد.

ما خیال می‌کنیم که دنیا برای رفاه است، لذا می‌گوییم: چرا رفاه نیست؟ مثل کسی که در اتوبوس نشسته و اعتراض می‌کند چرا اینجا دوش ندارد؟! او باید باور کند که آنجا حمام نیست. ما باید باور کنیم که دنیا خوابگاه، عشرتکده و آخور نیست، دنیا میدان رشد است و انسان باید در این میدان با سختی‌ها مبارزه کند تا خود به رشد و کمال برسد.

قرآن می‌فرماید:

«أخذناهم بالأساء و الضراء لعلهم يضرعون^۱»

سختی و فشارها برای توجه دادن به انسان است.

در آیات متعددی از قرآن ماهیت دنیا را برای ما بیان کرده اند. به عنوان مثال:

* دنیا، عارضی است. «عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا^۲»

* دنیا، بازیچه است. «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ^۳»

^۱ - اعراف، ۹۴

^۲ - نساء، ۹۴

^۳ - انعام، ۳۲

* دنیا، اندک و ناچیز است. «فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ

إِلَّا قَلِيلٌ»

* زندگی دنیا، مایه‌ی غرور و اغفال است. «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ»^۴

* زندگی دنیا، برای کفار کفّار جلوه دارد. «زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا»

* مال و فرزند، جلوه‌های دنیا هستند. «الْمَالُ وَ النِّبْنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»

* دنیا، غنچه‌ای است که برای هیچ کس گُل نمی‌شود. «زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»

* چرا آخرت را به دنیا می‌فروشید؟ «اشْتَرَوْا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ»

* چرا به دنیای فانی و محدود، راضی می‌شوید؟ «أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا»^۵

* چرا به دنیای کوچک و زودگذر شاد می‌گردید؟ «فَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا»^۶

* چرا دنیا را به آخرت ترجیح می‌دهید؟ «يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ»^۷

* چرا به دنیاداران خیره می‌شوید؟ «لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ»^۸

^۴ - توبه، ۳۸

^۵ - آل عمران، ۱۸۵

^۶ - بقره، ۲۱۲

^۷ - کهف، ۴۶

^۸ - طه، ۱۳۱

^۹ - بقره، ۸۶

^{۱۰} - توبه، ۳۸

^{۱۱} - رعد، ۲۶

^{۱۲} - ابراهیم، ۳

^{۱۳} - حجر، ۸۸

* چرا فقط به دنیا فکر می کنید؟ «لَمْ يَرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا»^{۱۴}

* آیا دنیاگرایان نمی دانند که جایگاهشان دوزخ است؟ «وَأَثَرُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، فَإِنَّ الْجَحِيمَ

هِيَ الْمَأْوَى»^{۱۵}

راحتی در دنیا



ما گمان می کنیم هر کس امکانات بیشتری

داشت خوشبخت تر و یا راحت تر است، در حالی که خداوند در

آیات قرآن چیز دیگری می فرماید.

در آیه ۲۳ سوره حدید داریم که «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ و

لا تفرحوا بما آتاكم» یعنی آنچه از دست شما رفته اندوهگین نشوید و به [سبب] آنچه به شما داده

است شادمانی نکنید. اگر توانستیم به این حالت دست پیدا کنیم ما به راحتی رسیده ایم و الا هیچ

کدام از امکانات دنیا نمی توانند ما را به راحتی برسانند.

دارائی های دنیا علامت خوب و بد بودن کسی نیست

همان طور که در مقدمه ذکر شد ما گمان می کنیم دارائیهای دنیا علامت خوب و بد بودن کسی است،

در حالی که خداوند در آیات قرآن می فرماید: «وَلَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ

بِالرَّحْمَنِ لِنَبُوْتِهِمْ سُمْفًا مِنْ فِصَّةٍ وَ مَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ»^{۱۷}

اگر نه آن بود که [همه] مردم [در انکار خدا] امتی واحد گردند، قطعاً برای خانه های آنان که به

[خدای] رحمان کفر می ورزیدند، سقفها و نردبانهایی از نقره که بر آنها بالا روند قرار می دادیم.

^{۱۴} - نجم، ۲۹

^{۱۵} - نازعات، ۳۸ و ۳۹

^{۱۶} - تفسیر نور ۷، ص: ۸۱

^{۱۷} - الزخرف ۳۳

در نهج البلاغه بیانی از حضرت امیر علیه السلام در مورد

پیامبر نقل شده است که بسیار زیبا و کارگشا است. حضرت در خطبه ۱۰۹ می فرماید:

قَدْ حَقَّرَ الدُّنْيَا وَ صَعَّرَهَا وَ أَهْوَنَ بِهَا وَ هَوَّنَهَا وَ عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ زَوَّاهَا عَنْهُ اخْتِياراً وَ بَسَطَهَا لِغَيْرِهِ
اخْتِياراً فَأَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا بِقَلْبِهِ.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دنیا را کوچک شمرد و در چشم دیگران آن را ناچیز جلوه داد. آن را خوار می شمرد و در نزد دیگران خوار و بی مقدار معرفی فرمود. و می دانست که خداوند برای احترام به ارزش او دنیا را از او دور ساخت و آن را به خاطر ناچیز بودنش به دیگران بخشید.

نکته مورد توجه در این بیان این عبارت است حضرت میفرماید «وَ بَسَطَهَا لِغَيْرِهِ اخْتِياراً» یعنی خداوند برای تحقیر دیگران دنیا را برای آنها گسترش داد!

چون ما از این اصول خبر نداریم گاهی اوقات می شود بر خدا می شوریم و با او قهر می کنیم که چرا ما را تحقیر نکردی!!؟؟

برخی به خطا امکانات دنیوی را دلیل بر امکانات اخروی می دانند در حالی که خداوند این پندار غلط را در قرآن رد کرده است.

برخی بهره مند بودن هرچه بیشتر از مادیات را دلیل بر این گرفتند که اگر جهان دیگری هم باشد، اگر معنویتی باشد و اگر تقرب به خدا باشد، در آنجا هم باز همین اشخاص پیشتر و جلوتر خواهند بود. اصلاً اینکه خدا اینقدر به ما داده دلیل بر این است که خدا ما را بیشتر دوست دارد و ما در نزد او مقربتر هستیم ، بنابراین اگر دنیای دیگری هم باشد مطلب از همین قرار خواهد بود.

مشکل ما در دنیا نشناختن نعمت ها است. باید توجه داشت که دارائی ها علامت نعمت نیست چه بسا دارائی هایی که نعمت باشد نه نعمت.

حجت السلام قرائتی در خاطره ای زیبا می گفتند:

یادم هست روزی در بنز نشسته بودیم (شیشه ماشین طوری بود که کسی ما را نمی دید اما ما بیرون را می دیدیم) به یک شلغم فروشی رسیدیم. شخصی شلغم خریده بود و کنار خیابان با چنگال آن را

اولین زوره آموزش بنز شومس

میخورد. شخصی کنارم نشسته بود و گفت: خوشا بحال او،

چه راحت شلغم می خورد و در دلش هیچ نگرانی ندارد. دیدم شلغم فروش به ماشین نگاه

کرد، آهی کشید و در دلش گفت: کی می شود که من سوار بنز شوم، شخصی هم که کنار

من نشسته بود می گفت: کی می شود که من با خیال راحت شلغم بخورم!

جلوه گری و بازیچه بودن دنیا



رُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ
وَ الْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ^{۱۸}.

عشق و علاقه به زنان و فرزندان پسر و اموال زیاد از طلا و نقره و اسبان ممتاز و چهارپایان و کشتزارها که همه از شهوات و خواسته های نفسانی است، در نظر مردم جلوه یافته است، (در حالی که) اینها بهره ای گذرا از زندگانی دنیاست و سرانجام نیکو تنها نزد خداوند است.

«أَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌّ وَ هُوَ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ^{۱۹}»

زندگی دنیا بازی و سرگرمی و زینت و فخر فروشی و زیاده طلبی در ثروتها و فرزندان است. زندگی بازی است با توپ و عروسک و چرخ و ماشین و کبوتر و بلبل و تمبر و عکس و زن و لعبت و درس و بحث و مدرک و مرید و مراد و خلق خدا و کتاب خدا.

زندگی بازی است، ما بازیگرهایی هستیم که از بازی دست بر نمی داریم نهایت، بازیچه ها را عوض می کنیم و متنوع می کنیم. و با تنوع خود را فریب می دهیم. و علامت بازیگری ما همین است که فائز و سربلند نیستیم که خائض و فرو رفته ایم.

^{۱۸} - آل عمران، ۱۴

^{۱۹} - حدید ۲۰



نکته دیگر در مورد دنیا و آخرت، اینکه بنا به فرموده قرآن دنیا دار عمل است، آخرت دار جزا؛ دنیا دار مهلت است، آخرت دار رسیدگی و حساب؛ یعنی در دنیا انسان کارهای خوب می‌کند ولی چنین نیست که پاداشش فوراً و نقداً برسد؛ کار بد می‌کند، کیفرش نقداً به انسان نمی‌رسد. بلکه امیرالمؤمنین می‌فرماید «و نباید برسد، اگر برسد تکلیف دیگر برداشته است». اگر انسان یک دروغ که بگوید یک تومان از جیبش بیفتد جبراً دیگر دروغ نمی‌گوید نه اینکه اخلاقاً دروغ نمی‌گوید. خدا انسان را در این دنیا آورده و تکلیف برای او

معین کرده که با انتخاب خود، نیکی را انتخاب کند و بدی را انتخاب نکند. من - و هر کس دیگر - اگر بدانم یک نگاه گناه که می‌کنم این نگاه همان و فرود آمدن یک شلاق به سر من همان، بدیهی است که دیگر نگاه گناه نمی‌کنم اما این گناه نکردن، گناه نکردن اجباری است. پس اختیار ما اقتضا دارد شعاع وسیعی از مهلت را.

اگر مهلت نباشد اختیار در کار نیست. لازمه اختیار، شعاعی وسیع از مهلت است. مهلت معنایش این است: کاری به کارش نداشته؛ فعلاً کاری به کارش نداریم. گویی به خود واگذار. این، وضع دنیاست. در آخرت، ملکوت خدا ظاهر می‌شود. ملکوت خدا اینجا هم وجود دارد منتها ظهور ندارد. در آخرت ملکوت خدا ظاهر می‌شود؛ یعنی آنجاست که انسان رابطه مستقیم عملش با پاداشش را درک می‌کند. دیگر آنجا پاداش و کیفر، کوچکترین جدایی از عمل ندارد. [آخرت] برای انسانها روز ظهور پرداختن خدا به جزای اعمال است.^{۲۰}



یکی از خصوصیات این دنیا این است که این دنیا محل دو اراده است. خداوند در این دنیا چنین اراده کرده که ما با اختیار خودمان اراده داشته باشیم.

اولین دوره آموزش بزرگسالان

به همین دلیل نباید اراده سوء دیگران را به حساب خدا بگذاریم و چنین بگوییم که اگر خدا می خواست چنین اراده می کرد که این اراده سوء نباشد؛ در حالی که باید توجه داشت که خدا اراده کرده که انسان به اختیار خودش در کمال آزادی اراده داشته باشد. به همین خاطر تمامی انبیاء و ائمه در چارچوب اراده انسان تبلیغ می کردند تا انسان با اراده خودش ایمان بیاورد.

یک مثال

کی گفته خدا هست؟! کی گفته خدا مهربانه؟! کی گفته به فکر بنده هاش هست؟! من این حرفها را قبول ندارم، بگو ببینم اگر خدا وجود داشت. آیا این همه مریض می شدند؟ بچه بی سرپرست پیدا میشد؟ این همه درد و رنج وجود داشت؟ اگر خدا بود این همه زن بیوه و مطلقه وجود داشت؟

«نه من نمیتوانم خدای مهربانی را تصور کنم که اجازه می دهد این چیزها وجود داشته باشد» مشتری لحظهای فکر کرد اما جوابی نداد چون نمیخواست جر و بحث کند. پس از تمام شدن اصلاح سر و صورتش خداحافظی کرد و هنوز چند قدمی دور نشده بود که دوباره به مغازه آرایشگری برگشت و به آرایشگر گفت: به نظر من آرایشگرها هم وجود ندارند! آرایشگر با تعجب گفت: این چه حرفی است؟ من همین الان موهای تو را کوتاه کردم. مشتری دوباره گفت: «نه، آرایشگرها وجود ندارند، چون اگر وجود داشتند هیچ کس مثل مردی که آن بیرون است با موهای بلند و کثیف و ریش اصلاح نکرده و ژولیده پیدا نمیشد.»

آرایشگر با قیافه حق به جانب گفت: «می دانی چیست؟ موضوع این است که مردم باید به ما مراجعه کنند تا اصلاحشان کنیم» مشتری تایید کرد «دقیقا نکته همین است. خدا هم وجود دارد تنها مشکل همین است که ما به او مراجعه نمی کنیم. اگر به او و دستورات او مراجعه و عمل می کردیم. دیگر این همه درد و رنج وجود نداشت.» (از حجةالسلام نقویان)

به نظر شما عجیب نیست؟! من مشکل با پدرم دارم. با مادرم مشکل دارم. پول کافی ندارم. شغل پر پرستیژ ندارم. و از همه مهم تر آرامش روان ندارم و روانه هر کوی و برزنم و در خانه هر کس

و ناکس می زخم آن وقت به من میگویند برای حل تمام این

مشکلات از نماز کمک بگیر . مگر نماز چه معجونی است که میتواند شفا بخش همه دردها باشد؟!

هوس یا نیاز



زندگی دنیا، زینت و آرایش است. نیاز مطرح نیست که تجملات و زرق و برقها حاکم هستند. در حدیث قدسی آمده بچه‌های آدم اگر از دنیا به اندازه‌ی نیازهای خود، طالب باشید، کم‌ترین امکان دنیا برای نیازهای شما کافی است. و اگر باندازه‌ی هوس‌هاتان خواستار باشید، تمامی دنیا شما را کفایت نمی‌کند، که دنیا از دل شما کوچک‌تر است و این لقمه برای این دل بزرگ چیزی نیست.

زندگی دنیا، فخر فروشی و خود نمایی است، چه فرق می‌کند با نعمت‌ها و امکانات یا مهارت‌ها و قدرت‌ها و یا دانایی‌ها و علوم و صنعت‌ها و یا توانایی‌های باطنی و تسخیرها و تسلطها و یا مکاشفات و کرامات، که هیچ کدام از اینها مهم نیستند و گرنه شیطان به آنجایی رسیده بود و در آسمانی بود که هیچ کدام از سالکان، مدعی کشف و فتوحات آن نیستند. مهم این است که در این داد و ستدها چه قدرت و ظرفیتی در قلب و سینه‌ی من آمده و تا چه مقدار وابسته و یا آزاد هستیم، که عبودیت را می‌خواهند، نه این قدرت‌ها و توانایی‌ها و دارایی‌ها و دانایی‌ها را، که اینها از خود اوست و معیار کرامت نیست.

زندگی دنیا، افزون طلبی و بیشتر خواهی است. چه در حوزه‌ی ثروت و دارایی‌ها و چه در حوزه‌ی فرزند و نورچشمی‌ها، که ادامه‌ی تو هستند و سیل ثروت تو را، تحویل می‌گیرند و تو وجود خودت را در آینده‌ی وجود آنها می‌بینی و زیادی آنها را زیادتی خودت حساب می‌کنی. و در هنگام پیری و محرومیت از بازی‌ها و سرگرمی‌ها و زینت‌ها و فخر فروشی‌ها، به این تکاثر و زیاده‌طلبی دل خوش

اولین زوره آموزش بزرگ صوم

می‌نماید. همچون طراوت‌های سبز و شاداب و باران دیده،

پس از باروری و شادابی، به تشنگی و هیجان و پاییز و زردی و شکستگی و در نهایت رنج

و عذاب و یا مغفرت و رضوان روی می‌آوری^{۲۱}.

راستی که زندگی دنیا جز فریب در اندازه‌ها و جز بهره‌های غرورآمیز نیست.

حدود و اندازه‌ی وجود تو و قلمرو حرکت تو را از تو پنهان می‌کند و تو را در سطح، نگاه

می‌دارد. و در همین سطح مغرور است که جنگ‌ها و جدال‌ها شکل می‌گیرد. اگر زندگی

محمدی و حیات و مامت محمد و آل محمد را می‌داشتیم، از این فریب و غرور نجات

می‌یافتیم و آن گونه زندگی می‌کردیم که با مرگ شکسته نشویم و تقاطع مرگ و زندگی، ما را در

عذاب و رنج نیندازد. و آن گونه زندگی می‌کردیم که فریب زندگی ما را به درگیری و رویارویی با فرزند

و برادر نکشاند و محروم و دست خالی بر سر راه آخرت نشاناند.

عشق به خویش و عشق به زندگی و حیات، از موانع بزرگ جهادها و درگیری‌ها هستند و مانع سوم

عشق به جلوه‌های دنیا و جاذبه‌های آن است که نباید آن را با عشق به حیات دنیا و زندگی دنیا،

اشتباه کرد. زندگی دنیا؛ یعنی زندگی پایین‌تر در برابر زندگی دیگر و یوم الآخر است، اما جاذبه‌ها و

جلوه‌های دنیا، همین لذت‌ها و قدرت‌ها و ثروت‌هایی است که انسان را به خویش می‌خوانند و زندگی

او را مصرف می‌نمایند.

در این آیه‌ی سی و هشت از سوره‌ی توبه، به عشق حیات و زندگی اشاره دارد که تمام ایمان آورده‌ها

را صدا می‌زند، «یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا مَالِكُمْ اِذَا قِیلَ لَكُمْ اَنْفِرُوا فِی سَبِیلِ اللّٰهِ اَنْقَلَبْتُمْ اِلٰی الْاَرْضِ»، چه شده

هنگامی که شما را به جهاد در راه خدا می‌خوانند به سمت زمین سنگینی می‌کنید و زمین‌گیر

می‌شوید، «ارْضِیْتُمْ بِالْحَیْوةِ الدُّنْیَا مِنَ الْاٰخِرَةِ»؛ آیا به این زندگی دنیا به جای زندگی دیگر قانع هستید،

«فَمَا مَتَاعُ الْحَیْوةِ الدُّنْیَا فِی الْاٰخِرَةِ اِلَّا قَلِیلٌ»؛ بهره‌ی زندگی دنیا در وسعت زندگی آخرت چیزی نیست.

و در همین سوره، آیه ۲۴، به جلوه‌های دنیا اشاره دارد،

«أَنْ كَانَ آبَائُكُمْ وَ آبَائُكُمْ وَ اخْوَانُكُمْ وَ ازواجُكُمْ وَ عَشِيرَتُكُمْ وَ اموالٌ اقترَفْتُمُوهَا وَ تجارَةٌ تَحْسَبُونَ كِسَادَهَا وَ مَسَاكِينٌ تَرْضَوْنَهَا، احبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ».

می‌فرماید اگر پدران شما و فرزندان شما و برادران شما و همسران شما و قبیله‌ی شما و ثروت‌هایی که به دست آورده‌اید و تجارتی که از کسادی آن می‌ترسید و خانه‌هایی که آن را می‌پسندید، اگر این بت‌ها و جلوه‌ها در نظر شما محبوب‌تر از خدا و کوشش در راه او هست، پس درنگ کنید و قدم بر ندارید تا آنکه خدا امر خودش را تحقق بدهد و کارش را به انجام برساند.

خدا فاسق‌ها را به جایی نمی‌رساند و هدایت نمی‌کند.

با توجه در این دو آیه، می‌توان تفاوت دنیا و حیات دنیا را شناخت و با این توضیح می‌توان برای درمان این مانع کار کرد.

برای آزادی از جلوه‌های دنیا و رسیدن به زهد، می‌توان از شناخت‌های گوناگونی



بهره‌مند شد^{۲۲}.

حقارت دنیا

حقیقت علم در قدر و استمرار و ارتباط‌های آدمی و هدایت‌های دیگر، این مجموعه در تو بصیرتی را به وجود می‌آورد و این بصیرت‌ها در تو گرایشی را ایجاد می‌کند که بیش از دنیا را می‌خواهی و بیش از شهادت را و به تعبیر امیرالمؤمنین: «أَتَسُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ وَ صَحِبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانِ أَرْوَاحِهَا مُعَلَّقَةً بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى». اینها این‌گونه در دنیا زندگی کرده‌اند؛ مصاحب دنیا بودند، با تن‌هایی که دلشان

اولین زوره آموزش بزرگ صوم

از دنیا بیرون رفته بود. روحشان از اینجا گسترده تر شده بود.

دنیا برایشان تنگ شده بود. شوخی نیست! من این را خیلی راحت به شما می گویم اگر دنیا برایتان بزرگ است، خیالتان راحت باشد که به آخرت، حتی اگر با ادله هم برایتان اثبات بشود ایمان و گرایش ندارید. بحث یقین نیست. بحث برهان نیست.

بحث خواستن است. نمی خواهی؛ چون اینجا برایت بزرگ و گشاد است. مگر مرض دارم هجرت کنم وقتی که این همه دور و برم آب و علف است؟! گوسفندهایم را بردارم کجا بروم؟! ولی وقتی که گوسفندهایت دنیا را چریده باشند، وقتی که دنیا برایت تنگ شده

باشد، وقتی آسمان آنقدر کوتاه شود که نتوانی سرت را بلند کنی و مجبور باشی سرت را روی زانوانت بگذاری و گریه کنی؛ اگر این آسمان پایین و این دنیای تنگ را احساس کردی، آن موقع به امامت، به ولایت، به رسالت، به دین، به وحی، به غیب محتاج می شوی؛ آن هم به وحی، به عنوان یک خط؛

«يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ»، نه به عنوان یک رسول، بلکه به عنوان یک خط مستمر از آدم تا خاتم، از جامعه عشایری تا جامعه کشاورزی تا جامعه صنعتی تا جامعه فوق صنعتی و مدرن،

در تمامی این جریانها، تو به امتی محتاج هستی با کیفیتی دیگر، نه برخاسته از شرایط اقتصادی و تولیدی و متکی به اصناف و احزاب و حقوق و آزادی و ... که متکی به بینات و بصیرت و متکی به تربیت و به جمع آوری و به جادادن این نفوس است؛ آنها در گونه های مختلف، در مدینه، در حبشه و

در جایگاه های متفاوت تا امروز، در هر جایی که برای آنها در نظر گرفته باشند؛ یعنی تربیت، جمع آوری و جایگزینی نیروها و نوع تشکل جدید برای اینها. این سیری است که باید با آن- در بستر

تمامی جوامع- چنین امتی را بارور کنی و این امت به جای جامعه مدنی تو خواهد نشست. این بحث جامعه مدنی، بستر جریانی است که تو باید در آن، امت را روی پای خودش، بارور کنی. مادامی که این

امت را بارور نکرده باشی، به هیچ چیز نخواهی رسید! شوخی بردار نیست: «أَيُّسُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ وَ صَجِبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانِ أَرْوَاحِهَا مُعَلَّقَةً بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى». این نکته اساسی است: «صَجِبُوا الدُّنْيَا

بِأَبْدَانِ أَرْوَاحِهَا مُعَلَّقَةً بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى». «أَوْلَيْكَ خُلُقَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ الدُّعَاءُ إِلَى دِينِهِ»؛ اینها هستند که خلافت او را در زمین می توانند عهده دار باشند. خدا شاهد است که حرفها عمیق و وسیع و حساب

شده و برخاسته از متن است و به هم گره خورده است.

«وَأُولَئِكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ الدُّعَاةُ إِلَى دِينِهِ». ضرورت دین این گونه مطرح می‌شود.

کثرت‌گرایی برای کسانی که دین برایشان یک ضرورت نیست طبیعی است. وقتی دین

یک امر زائد است، دیگر چه ضرورتی دارد که دین را داخل در زندگی دنیایی کنیم؟!

وقتی که منافع هست دیگر چه معنا دارد که دین در اینجا فتنه به پا کند؟

ولی اگر مبانی دیگری شکل گرفت، داستان اهداف آمد، اقدار آمد، حدود آمد، حقوق آمد

و آدمی با این بصیرت، با این استمرار، با این وسعت مطرح شد، طبیعتاً مضامین دیگری

شکل می‌گیرد و حرف‌های دیگری تحقق پیدا می‌کند.^{۲۳}

نگات اخلاقی

دنیا از دید امام علی علیه السلام

یک وقت علی علیه السلام درهم یا دیناری را که مال خودشان بود کف دست گرفت، قدری به آن نگاه

کرد و فرمود: ای پول! تو تا وقتی که در دست من هستی مال من نیستی؛ درست عکس آنچه ما

می‌گوییم. ما می‌گوییم تا وقتی پول مال من است که در جیب من است و وقتی خرج کردم از دست

من رفته است. علی علیه السلام عکس این را فرموده است: تو تا وقتی که در دست من هستی مال من

نیستی، زیرا تا وقتی که در دست من هستی باید مال تو باشم و نوکر تو باشم و تو را نگهداری کنم. تو

آن وقت مال من هستی که تو را خرج کرده باشم و آلا تا وقتی که تو را نگه داشته‌ام تو مال من و در

خدمت من نیستی، من مال تو و در خدمت تو هستم.^{۲۴}

^{۲۳} - خط انتقال معارف، ۷۲ - ۷۴

^{۲۴} - مجموعه آثار استاد شهید مطهری ۲۹۴/۲۳

علی علیه السلام از جلو یک قصابی می‌گذشت. قصاب چشمش که به علی علیه السلام افتاد عرض کرد: امروز گوشتهای خوبی آورده‌ام، اگر می‌خواهید بخرید. حضرت فرمود: پول ندارم. قصاب گفت: من برای پولش صبر می‌کنم. فرمود: من به شکم خود می‌گویم صبر کند. چرا از تو گوشت بگیرم که تو بخواهی برای پولش صبر کنی؟ من شکم را وادار به صبر می‌کنم که این مقدار ذلیل و مقروض و مدیون تو نباشم.^{۲۵}

روایت

امیرالمؤمنین علی علیه السلام به عمار یاسر فرمود: ای عمار بر دنیا غم مخور که تمام لذات دنیا شش چیز است: «مطعموم ومشروب و ملبوس و منکوح و مسموم و مرکوب» اما شریفترین طعامها عسل است که فرآورده زنبور می‌باشد و بهترین مسمومات مشک است که از خون آهو و نفیس‌ترین مرکوبها اسب است که مردان بی شماری را بر پشت خود بهلاکت می‌رساند و بهترین مشروبات آب است که تمام حیوانات از آن می‌آشامند و نیکوترین ملبوسات ابریشم است و آن بافته کرمی است و... پس دنیا چه زیبایی دارد و چگونه میشود به آن دلبستگی و تفاخر نمود فرمود: مصیبات دنیا بسیار است و مشاربش تیره و هیچ دوستی را با دوستی خود برخوردار نکند.

روایت

شخصی از حضرت عیسی(ع) تقاضا کرد که همراه او به سیاحت (سیر در صحرا و بیابان) برود، عیسی(ع) پذیرفت و با هم به راه افتادند تا به کنار رودخانه بزرگی رسیدند، و در آنجا نشستند و سفره را پهن کرده و مشغول خوردن غذا شدند، آنها سه گرده نان داشتند، دو عدد آن را خوردند و یک عدد از

آن باقی ماند، عیسی (ع) به سوی نهر رفت و آب آشامید و

سپس بازگشت ، ولی نان باقی مانده را ندید، از همسفر پرسید: این نان باقیمانده را چه کسی برداشت ؟ او عرض کرد: نمی دانم .

پس از این ماجرا، برخاستند و به سیر خود ادامه دادند، عیسی (ع) آهوئی را که دو بچه اش همراهش بود در بیابان دید، یکی از آن بچه آهوها را به سوی خود خواند، آن بچه آهو به پیش آمد، عیسی (ع) آن را ذبح کرد و گوشتش را بریان نمود و با رفیق راهش با هم خوردند، سپس عیسی (ع) به همان بچه آهوی ذبح شده فرمود: برخیز به اذن خدا، آن بچه آهو زنده شد و به سوی مادرش رفت .

عیسی (ع) به همسفرش فرمود: تو را به آن کسی که این معجزه را به تو نشان داد، سوگند می دهم بگو آن نان باقیمانده را چه کسی برداشت ؟!

او باز (به دروغ) گفت : نمی دانم .

عیسی (ع) با او به سیر خود ادامه دادند تا به دریاچه ای رسیدند، عیسی (ع) دست آن همسفر را گرفت و روی آب حرکت نمود، در این هنگام عیسی (ع) به او فرمود: تو را به آن خدائی که این معجزه را نیز به تو نشان داد بگو آن نان را چه کسی برداشت ؟

او باز گفت : نمی دانم .

با هم به سیر خود ادامه دادند تا به بیابانی رسیدند، عیسی (ع) با همسفرش در آنجا نشستند، عیسی (ع) مقداری از خاک زمین را جمع کرد، سپس فرمود: به اذن خدا طلا شو، خاک جمع شده طلا شد، عیسی (ع) آن طلا را سه قسمت کرد و به همسفرش فرمود: یک قسمت از این طلا مال من ، و یک قسمت مال تو، و یک قسمت دیگر مال آن کسی که نان باقیمانده را خورد. همسفر بی درنگ گفت : آن نان را من خوردم.

عیسی (ع) به او فرمود: همه این طلاها مال تو (تو بدرد دنیا می خوری نه همسفری بامن) عیسی (ع) از او جدا شد و رفت .

اولین دوره آموزش بین المللی

او در بیابان ناگهان دید دو نفر می آیند، تا آن دو نفر به او

رسیدند و دیدند صاحب آنهمه طلا است ، خواستند او را بکشند تا دو نفری صاحب آنهمه

طلا گردند، او به آنها گفت : مرا نکشید، این طلاها را سه قسمت می کنیم ، آنها

پذیرفتند.

پس از لحظاتی ، این سه نفر یکی از افراد خود را برای خریدن غذا به شهر فرستادند، آن

شخصی که به شهر می رفت با خود گفت خوبست غذا را مسموم کنم و آن دو نفر

بخورند و من تنها صاحب همه آن طلاها گردم ، آن دو نفر که کنار طلاها نشسته بودند با

هم گفتند: خوبست وقتی که فلانکس غذا آورد، او را بکشیم و این طلاها را دو نصف کنیم ، هر دو این

پیشنهاد را پذیرفتند، وقتی که آن شخص به شهر رفته ، غذا را آورد، آن دو نفر او را کشتند سپس با

خیال راحت مشغول غذا خوردن شدند، و طولی نکشید مسموم شده و به هلاکت رسیدند.

عیسی (ع) از سیاحت خود بازگشت دید، سه نفر کنار طلاها افتاده و مرده اند، به اصحابش فرمود:

هذه الدنيا فاحذروها: این است دنیا، از آن برحذر باشید که فریستان ندهد.

حکایت دوستی با دنیا

یک مثلی چند سال پیش زدم. گاهی پشت دست برش می خورد، بریده می شود. گاهی کف دست. آدم

یک چسب می زند، پشت دست، یک چسب هم می زند کف دست. بعد از مدتی که می خواهد چسبها را

بردارد. چسبی که از کف دست برمی داری، راحت کنده می شود. چون کف دست مو ندارد. نجسبیده

به آن، پشت دست، چون مو دارد. وقتی می خواهی بکنی، جان کندن دارد. وقتی آدم موی روحش. به

دنیا چسبید، جان کندنش مشکل می شود. وقتی می خواهد بمیرد، جان می کند برای مردن. اما وقتی

به دنیا دل نبسته است. همچین راحت، مثل گل مرگ را بو می کند.(خاطره آقای قرائتی)

تمثیل

تیرکمان را دیده اید، که بعضی از بچه ها با آن بازی میکنند کش را که میکشند یک گوشه هایش زدگی پیدا میکند این زدگی را چند بار که بکشند پاره مشود انگیزه های مادی که به انگیزه های معنوی راه پیدا می کند. مثل زدگی در کش تیرکمان است، چند بار که بکشی پاره می شود. از این جهت باید اول زدگی آنرا بگیری، یعنی انگیزه های معنوی را از انگیزه های مادی جدا کنی تا مخلوط نباشد. اگر مخلوط شد صدمه به انسان می زند. شما از بدو طفولیت، هر کاری که می کنید روی انگیزه های مادی است. پدرتان

را دوست می دارید اگر بپرسند چرا دوستش می دارید، حتماً می گوید چون که برای من لباس و نخودچی و آدامس می خورد. دلیل بچه برای دوست داشتن پدر انگیزه های مادی است. بزرگتر که شد میگوید اگر نخودچی هم نیاورد دوستش می دارم. بالاتر که آمد بابا اگر پول و خرجی هم به او ندهد باز دوستش می دارد. اگر کار به جایی رسید که فرزند زدگی پدرش را تأمین می کند. باز می گوید پدرم است دوستش می دارم، با اینکه هزینه مخارجش را هم می دهم، اما دوست می دارم که زنده بماند و عمر طولانی داشته باشد، چون برای پولش نیست، بلکه دوستش می دارد برای خودش ممکن است نصف درآمدش را خرج پدرش بکند، اما باز ترجیح بدهد که ای کاش پدرم زنده بماند. سربازهای شرق و غرب مثل بچه های سه چهار سال اند که بر اساس انگیزه های مادی می جنگند. (حجة السلام رنجیر)

تمثیل

خواهرم می گفت: چه دودی! برادرم میگفت: چه بویی! اما پدرم می گفت: اسپندها تا آتشی به زیر پا ندارند، به جای خویشانند، از جا دل نمی کنند، و نه بالا می روند، و نه عطر آگین سازند! خوب که در کلامش خیره آمدم، دانستم که پاسخ مرا میگوید! باری، پیش از این وی را گفته بودم: چه بایدم کرد تا دل از دنیا برگردم؟ و نیز اینکه: راز بلاها و مصائب کدام است؟ و پاسخ من جز این نبود که: مصیبتها به

تمثیل

آرام، آرام از آن راه تنگ، و مسیر باریک می گذشت، و هر کدام چیزی می گفتیم، یکی می گفت: چه ماری بزرگ! و دیگری می گفت: چه خوش خط و خال! او آن دیگری اینک: زهری پُر دارد! او برادر کوچکم نیز گفت: من امشب، خوابم نمی برد! او پدرم، چه زیبا گفت: می دانید چرا راست می رود؟ و چرا پیچ و تاب ندارد؟ او به انتظار پاسخش بودیم، که گفت: مارها، وقتی که در راهی تنگ می افتند راست می روند، و وقتی که در آرضی عریض، و میدانگاهی واسع و پر پهنا قرار می گیرند، پر پیچ و تاب می روند، و چه کجرفتاری ها! او از این سخن، هر کس به قدر بضاعت خویش، چیزی فهمید! اما، برای من، به یک ذکر مانند بود، یک یادآوری، آنهم از کلام خداوند، که فرماید: آدمیان، وقتی به وسعت، و رفاه، و راحت دست می یابند، کجی می کنند، و کجرفتاری! (حجة السلام رنجبر)

تمثیل

عود وقتی بوی عطرش در میآید که آن را بسوزانند. مومن هم در وقت بلا بوی عطر می دهد.

تمثیل

اگر بالن بخواهد پرواز کند و از زمین جدا شود باید اول بندهای آن را باز کرد و بعد اگه بخواد اوج بگیره باید کیسه هایی که به آن آویخته شده، یک به یک انداخته شود تا اوج بگیرد.

خدا وقتی بخواهد ما را از زمین جدا کند بندهای تعلقاتمان را با بلای خودش یک به یک پاره می کند و وقتی بخواهیم اوج بگیریم باز کیسه های تعلقات انداخته می شود. در این جور وقتا به جای اینکه با حسرت به کیسه هایی که جدا شده اند نگاه کنیم به اوج گرفتن خود توجه کنیم و اینکه با افتادن یه کیسه ما چندین متر بالاتر رفته ایم.

تمثیل

وقتی می خواهیم به مسافرت برویم بین راه جایی برای نماز، غذا و استراحت می ایستیم. وقتی پایین می آییم سایه ای پیدا می کنیم و زیر آن غذا را می خوریم و نماز می خوانیم و راه می افتیم اصلاً غصه نمی خوریم آه چرا ما روی زمین نشستیم و غذا خوردیم و... چون مسافریم غصه نمی خوریم می گوئیم عیب نداره چند دقیقه بیشتر اینجا نیستیم تا نیم ساعت دیگه از اونجا می ریم.

تو روایت داریم که مقدار ماندن ما در این دنیا به نسبت به قیامت مانند این است که به مسافر بخوهد ساعتی را در زیر یه درخت استراحت کنه.

خدا می دونه روز قیامت چقدر به غصه خوردن های خودمان در این دنیا بخندیم. البته خدا کنه فقط خنده باشه!

روایات کوتاه

الامام علی علیه السلام:

لا تَسْأَلُوا فِيهَا فَوْقَ الْكَفَافِ ، وَلَا تَطْلُبُوا مِنْهَا أَكْثَرَ مِنَ الْبَلَاغِ . نهج البلاغه خطبه ۴۵ .

امام علی علیه السلام: در دنیا بیش از احتیاج نجوید و بیش از کفاف از آن نخواهید .

الامام علیّ علیه السلام: الا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّمَا الدُّنْيَا عَرَضٌ حَاضِرٌ، يَأْكُلُ مِنْهَا الْبَرُّ وَالْفَاجِرُ، وَإِنَّ الْآخِرَةَ وَعْدٌ صَادِقٌ يَحْكُمُ فِيهَا مَلِكٌ قَادِرٌ (پاورقی: کنز العمال: ۴۴۲۲۵).

امام علی علیه السلام: هلا ای مردمان! دنیا متاعی است آماده که هر نیکوکار و بدکاری از آن می خورد و آخرت وعده ای است راست که فرمانروایی توانا در آن روز داوری می کند.

الامام الصادق علیه السلام- لاسْحَاقَ بْنِ غَالِبٍ-: يَا إِسْحَاقُ، كَمْ تَرَى أَصْحَابَ هَذِهِ الْآيَةِ «إِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رِضْوَانًا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ»؟ (توبه آیه ۵۸)

ثُمَّ قَالَ لِي: هُمْ أَكْثَرُ مِنَ ثُلُثِي النَّاسِ! (بحار الانوار: ۷۳ / ۱۲۵ / ۱۱۸)

اولین روزه آموزش بزرگ صوم

امام صادق علیه السلام به اسحاق بن غالب: ای اسحاق! فکر

می کنی مصداق این آیه چند نفرند: «اگر از دنیا چیزی به آن ها داده شود خوشنود و خوشحال می شوند و اگر چیزی داده نشود در خشم می آیند؟» سپس خود به من فرمود: بیش از دو سوّم مردم چنین اند.

عَنِ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِيَجِيئَنَّ أَقْوَامٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ أَعْمَالُهُمْ كَجِبَالٍ تَهَامَةٌ فَيُؤْمَرُ بِهِمْ إِلَى النَّارِ، قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ مُصَلِّينَ؟ قَالَ: نَعَمْ يُصَلُّونَ وَ يَصُومُونَ وَ يَأْخُذُونَ هَذَا مِنَ اللَّيْلِ فَإِذَا عَرَضَ لَهُمْ شَيْءٌ، مِنَ الدُّنْيَا وَتَبَّوا عَلَيْهِ» (پاورقی: لثالی الاخبار، ص ۴۶۵).

یعنی: «رسول اکرم علیه السلام فرمود: در قیامت گروهی را برای حساب می آورند که اعمال خوبشان همانند کوههای تهامه بر روی هم انباشته است. اما فرمان می رسد به آتش برده شوند، عرض کردند یا رسول الله! آیا اینان نماز می خواندند؟ فرمود بلی، نماز می خواندند، روزه می گرفتند و قسمتی از شب را به عبادت، به سر می بردند اما عاشق مال و ذخایر دنیوی بودند؛ به طوری که اگر چیزی از دنیا به آنان عرضه می شد، پرش و جهش می کردند تا خود را به آن برسانند و به آن دست یابند. و همین دنیا پرستی و عشق سوزان به مال و ثروت، اعمال خوبشان را حبط و بی اثر ساخته و آنان را روانه ی دوزخ نموده است

الامام علیّ علیه السلام: ما بِالْكُمُ نَفْرَحُونَ بِالْيَسِيرِ مِنَ الدُّنْيَا تُدْرِكُونَهُ، وَ لَا يَخْرُجُكُمْ الْكَثِيرُ مِنَ الْآخِرَةِ نُخْرَمُونَهُ؟! (پاورقی: غرر الحکم: ۹۶۵۲)

امام علی علیه السلام: شما را چه شده که به اندک چیزی که از دنیا به دست می آورید خوشحال می شوید، اما برای از دست دادن آن همه از (نعمت های) آخرت ناراحت نمی شوید؟

فِي حَدِيثِ الْمِعْرَاجِ: لَوْ صَلَّى الْعَبْدُ صَلَاةَ أَهْلِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ، وَ يَصُومُ صِيَامَ أَهْلِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ، وَ يَطْوِي مِنَ الطَّعَامِ مِثْلَ الْمَلَائِكَةِ، وَ لَيْسَ لِيَأْسَ الْعَارِي، ثُمَّ أَرَى فِي قَلْبِهِ مِنْ حُبِّ الدُّنْيَا دَرَّةً أَوْ سَعْتَهَا أَوْ حُلِيَّتَهَا أَوْ زِينَتَهَا لَا يُجَاوِرُنِي فِي دَارِي، وَ لَا نُزِعَ عَنْهُ مِنْ قَلْبِهِ مَحَبَّتِي. (بحار الانوار: ۷۳ / ۶۰ / ۲۹)

در حدیث معراج آمده است: ... اگر بنده به اندازه (همه) اهل آسمان و زمین نماز بگزارد و به اندازه روزه اهل آسمان و زمین روزه بگیرد و چون فرشتگان از طعام کناره گیرد و جامه (فقیران) برهنه را

بیوشد، اما ذره ای از حبّ دنیا یا رفاه آن، یا ریاست آن یا

زیور و زینت آن را در دلش مشاهده کنم، هرگز در سرای و جوار من نخواهد بود و محبت خود را از دلش برخواهم کند.

حسن های دنیا

تکامل روح در دنیا

قبل از اسلام در برخی از کشورها مثل یونان و هند عقیده‌ای وجود داشته است و آن اینکه روح انسان قبلاً در عالم دیگر به تمام و کمال آفریده شده است و بعد، از آنجا مثل مرغی که در قفس می‌کند، او را به این عالم می‌آورند. اگر این طور باشد، باید انسان قفس را بشکند. ولی قرآن در یکی از آیات سوره مؤمنون این نظر را رد می‌کند و تعبیر عجیبی دارد که صدرالمتألهین می‌گوید: من نظریه «جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء» بودن روح را از این آیه کشف کردم. وقتی درباره انسان بحث می‌کند، می‌فرماید: ما انسان را از خاک آفریدیم؛ مرحله به مرحله پیش آمد تا اینکه نطفه شد، نطفه علقه شد، علقه مضغه شد و مضغه استخوان شد و بر روی استخوان گوشت پوشانیده شد. بعد می‌فرماید: ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ^{۲۶} ما همین ماده و طبیعت را تبدیل به چیز دیگری - که روح است - کردیم؛ یعنی روح روح زاییده همین طبیعت است. روح مجرد است، ولی مجرد زاییده از ماده است. پس انسان در جای دیگری به صورت کامل نبوده تا بعد در این عالم در قفس قرار گرفته باشد. انسان در اینجا در دامن مادر خودش است. طبیعت، مادر روح انسان است و انسان در طبیعت که زندگی می‌کند، در دامن مادر زندگی می‌کند. بنابراین در همین جا باید تکامل پیدا کند، نه اینکه قبلاً تکامل پیدا کرده است و بعد اینجا در زندان یا چاه گرفتار شده و باید بیرون بیاید؛ این، فکر اسلامی نیست.

البته اسلام می‌گوید تو برای همیشه نباید در دامن مادر بمانی. اگر برای همیشه خواهی در دامن مادر باشی، یک بچه ننه خواهی بود و هرگز مرد میدان نخواهی شد.

اولین زوره آموزش بدین صورت

اگر از طبیعت عروج نکنی و از دامن این مادر برنخیزی و بالا

نیایی، در طبیعت می‌مانی، یک موجود طبیعی می‌شوی، «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ اسْفَلَ سَافِلِينَ»

می‌شوی و دیگر «أَلَا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»^{۲۷} نیستی، در اسفل السافلین می‌مانی.

اگر انسان در اسفل السافلین- که طبیعت است- محبوس بماند، به این معنا که از حد

طبیعت بالا نرود، این امر در دنیای دیگر جهنم اوست، فَأَمُّهُ هَاوِيَةٌ^{۲۸} مادرش همان جهنم

است.^{۲۹}

علاقه به دنیا

تفسیر و توجیهی که از طرف بعضی برای آن آیات شده یکی این است که گفته‌اند منظور این آیات

بدی خود دنیا نیست، زیرا خود دنیا عبارت است از همین اعیان و اشیاء زمینی و آسمانی و هیچ یک از

اینها بد نیست؛ اینها همه آیات حکمت و قدرت پروردگارند و نمی‌توانند بد بوده باشند. آن چیزی که

بد و مذموم است محبت و علاقه به این امور است. محبت دنیا و علاقه به دنیا بد است، نه خود دنیا.

این تفسیر خیلی شایع است. از غالب اشخاص که شما پرسید معنی بدی دنیا چیست خواهند گفت

معنی‌اش این است که محبت دنیا بد است و آلاً خود دنیا که بد نیست، اگر بد بود خداوند خلق

نمی‌کرد.

اگر دقت بکنیم این تفسیر- هرچند خیلی معروف و مشهور است و خیلی مسلم فرض شده- بی اشکال

نیست و با بیانات خود قرآن وفق نمی‌دهد، زیرا اولاً باید ببینیم آیا علاقه‌ای که بشر به دنیا دارد علاقه

فطری و طبیعی است یعنی در نهاد بشر و غریزه بشر این علاقه گذاشته شده یا بعدها در اثر عوامل

خاصی مثلاً به حکم عادت و تلقین یا سایر عوامل در بشر پیدا می‌شود؟ مثلاً پدران و مادران به

فرزندان، و فرزندان به والدین خود علاقه و محبت دارند؛ مرد و زن هر کدام به جنس مخالف خود علاقه

^{۲۷} - تین ۵-۶

^{۲۸} - القارعه ۹

^{۲۹} - همان

دارند؛ هرکسی به مال و ثروت علاقه دارد، به محبوبیت و

احترام علاقه دارد، به خیلی چیزهای دیگر علاقه دارد. این علاقه‌ها آیا فطری و طبیعی هر کس است یا مصنوعی است و در اثر سوء تربیت پیدا می‌شود؟.

بدون شک این علایق، طبیعی و فطری است و در این صورت چگونه ممکن است بد و مذموم باشد و وظیفه انسان این باشد که این علایق را از خود دور بکند؟

همان‌طور که مخلوقات و موجودات بیرون از وجود انسان هیچ کدام را نمی‌توان گفت شر است و خالی از حکمت است و همان‌طور که اعضا و جوارح بدن انسان هیچ کدام

بی حکمت نیست (یک رگ ریز، یک عضو کوچک، یک مو در بدن انسان یا حیوانی یافت نمی‌شود که زاید و بی حکمت بوده باشد) همین‌طور هم در قوا و غرایز و اعضای روحی انسان، در میلها و رغبتهای انسان هیچ میل و رغبت و علاقه طبیعی و فطری نیست که بی حکمت باشد، هدف و مقصدی نداشته باشد، همه اینها حکمت دارد. علاقه به فرزند، علاقه به پدر و مادر، علاقه به همسر، علاقه به مال و ثروت، علاقه به پیش افتادن و تقدم، علاقه به احترام و محبوبیت، همه اینها حکمتهای بزرگی دارد که بدون اینها اساس زندگی بشر از هم پاشیده می‌شود.

بعلاوه، خود قرآن کریم همین محبتها را به عنوان نشانه‌های حکمت پروردگار ذکر می‌کند. مثلاً در سوره روم در ردیف اینکه خلقت بشر و خواب و بعضی چیزهای دیگر را از آیات و نشانه‌های حکمت و تدبیر خداوند ذکر می‌کند، می‌فرماید: **وَ مِنْ آيَاتِهِ اَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ اَزْوَاجًا لِيَسْكُنُوا اليَهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً اِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ** ^{۳۰}.

یعنی یکی از نشانه‌های پروردگار آن است که از جنس خود شما آدمیان برای شما جفت و همسر آفرید و میان شما مودت و محبت ایجاد کرد و در این حقیقت، نشانه‌ها از تدبیر و تسخیر و حکمت پروردگار است برای کسانی که در این مسائل فکر کنند.

اولین زوده آموزش بزرگ صوم

اگر محبت همسر بد می‌بود، در این آیه به عنوان یکی از نشانه‌ها و آثار حکمت و تدابیر حکیمانه خداوند ذکر نمی‌شد.

مسلماً این علاقه در طبیعت مردم نهاده شده، و خیلی واضح است که این علایق مقدمه و وسیله‌ای است برای اینکه امور جهان نظم و گردش منظم خود را داشته باشد. اگر این علایق نبود نه نسل ادامه پیدا می‌کرد و نه زندگی و تمدن پیش می‌رفت و نه کار و کسب و حرکت و جنبشی در کار بود، بلکه بشری در روی زمین باقی نمی‌ماند.

راه حل‌ها



این، دو تفسیر و دو نظر درباره دنیا؛ یکی نظر کسانی که عالم دنیا را بالذات عالم شر و فساد و تباهی می‌دانند، و یکی نظر کسانی که خود دنیا را خوب می‌دانند اما علاقه و محبت به دنیا را بد می‌دانند. اما آنها که به تمام دنیا و هستی با نظر بدبینی نگاه می‌کنند و هستی و حیات را شر و تباهی می‌دانند، راه چاره و راه حلی هم برای سعادت بشر و نجات او از بدبختی ندارند مگر پوچی‌گرایی و خودکشی. سخیف‌ترین سخنان همین سخن است و بدبخت‌ترین مردم دنیا هم همین اشخاص هستند. اینها به قول ویلیام جیمز مانند موشی که در زیر تله جیرجیر می‌کند باید آه بکشند و ناله کنند. ولی آنهایی که گفته‌اند خود دنیا بد نیست علاقه به دنیا بد است، می‌گویند چنین نیست که باید سوخت و ساخت، راه حل برای سعادت بشر و نجات او از بدبختی این است که با این علاقه‌ها مبارزه و ریشه آنها کنده شود، آن وقت انسان از چنگال شرور رهایی می‌یابد و شاهد سعادت را در آغوش می‌گیرد.

در جواب این گروه باید گفت گذشته از اینکه قوا و میلیها و رغبت‌های طبیعی و فطری که در روح است طبق یک نظر فلسفی دقیق - که اخیراً روان‌شناسی هم آن را تأیید کرد - قابل قلع و قمع کردن و ریشه کن کردن نیست و حداکثر این است که در اثر ریاضتها و مجاهدتها پس رانده شود و به شعور باطن بگریزد و بعد احياناً به صورت خطرناکی از مجرای دیگری بروز و ظهور کند و تولید بیماریهای

روحی و عصبی بنماید، قطع نظر از این جهت قطع ریشه

علائق صد درصد بر ضرر بشر است، درست مثل این است که عضوی از اعضای او را- دست یا پا یا چشم یا بینی را- قطع کنند.

هر قوه و غریزه‌ای نیرویی است در وجود انسان و برای ایجاد حرکتی و کاری در وجود انسان گذاشته شده، لغو و عبث در خلقت نیست، به چه جهت باید مرکز این نیرو را خراب کرده و از بین برد؟

منطق قرآن



آن چیزی که از قرآن کریم استفاده می‌شود این نیست که اساساً علاقه و محبت به کائنات بد است، و راه چاره هم این تعیین نشده که علایق و محبت‌ها را باید سرکوب کرد. آن مطلب، مطلب دیگری است و راه چاره هم غیر این است.^{۳۱}

آنچه قرآن آن را مذموم می‌شمارد علاقه به معنی بسته بودن و دلخوش بودن و قانع بودن و رضایت دادن به امور مادی دنیوی است. قرآن می‌فرماید:

الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا^{۳۲}

یعنی ثروت و فرزندان مایه رونق زندگی همین دنیاست و اما اعمال صالح که باقی می‌مانند از نظر پاداش الهی و از نظر اینکه انسان آنها را هدف و ایده آل قرار دهد بهترند. پس سخن در هدف و ایده آل و کمال مطلوب است.

قرآن کریم اهل دنیا را این‌طور وصف می‌کند:

الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ إِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ^{۳۳}

^{۳۱} - مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ۲۲ / ۲۱۷

^{۳۲} - الکهف ۴۶

^{۳۳} - یونس ۷

اولین زوده آموزه‌های دین در صورت

آنهايي که اميدوار به ملاقات ما نيستند و رضايت داده‌اند به زندگي دنيا و به آن آرام گرفته‌اند و آنها که از آيات ما غافلند.

در اين آيه سخن از مذموم بودن و رضايت دادن و قانع شدن و آرام گرفتن به ماديّات است. اين، وصف اهل دنياست به معنای مذموم آن.

يا مي‌فرمايد: فَأَعْرَضَ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَ لَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا. ذَلِكَ مَبْلُغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ .^{۲۴}

يعنی رو بگردان از آنها که به قرآن پشت کرده‌اند و جز زندگي دنيا نمی‌خواهند و حد علمی و سطح فکری آنها همين قدر است.

باز هم سخن درباره افرادی است که جز دنيا هدف و مطلوبي ندارند و سطح فکرشان از ماديّات بالاتر نيست.

يا مي‌فرمايد: زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ وَ الْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ .^{۳۵}

علاقه به شهوات از قبيل زن و فرزندان و طلا و نقره و اسبان عالی و چهارپايان و کشت و زرع در نظر اينها جلوه کرده است؛ اينها کالای دنياست و عاقبت نيك با خداست.

در اين آيه نيز سخن از صرف ميل و رغبت طبيعي نيست؛ سخن در اين است که محبت به مظاهر شهوت در نظر بعضی از مردم زينت داده شده و بزرگتر و زيباتر از آنچه که هست جلوه داده شده و افراد را به خود مشغول و مفتون کرده است و به صورت کمال مطلوب درآمده است.

يا مي‌فرمايد: ارْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ .^{۳۶}

آيا به دنيا به عوض آخرت رضايت داده‌ايد؟ دنيا نسبت به آخرت جز اندکی نيست.

^{۲۴} - النجم ۲۹ - ۳۰

^{۳۵} - آل عمران ۱۴

^{۳۶} - التوبه ۳۸

همه اینها انتقاد از دلخوشی و رضایت و قناعت به علایق دنیوی است.

فرق است بین علاقه به مال و فرزند و سایر شئون زندگی دنیوی و بین قانع بودن و رضایت دادن و غایت آمال قرار دادن اینها. وقتی که نقطه هدف، جلوگیری از انحصار و محدود شدن بشر به علایق مادی باشد، راه چاره سرکوب کردن و قطع و بریدن علایق طبیعی مادی و منهدم کردن این نیروها نیست، بلکه راه چاره آزاد کردن و به کار انداختن یک سلسله علایق دیگری است در بشر که آنها بعد از علایق جسمی پیدا می‌شوند و احتیاج به تحریک و احیا دارند.

پس در حقیقت تعلیمات دینی برای بیدار کردن شعورهای عالیتری در انسان است و آن شعورها در غریزه و فطرت بشر هستند، و چون عالیترند و از مقام عالی انسان سرچشمه می‌گیرند دیرتر بیدار می‌شوند و احتیاج به تحریک و احیا و بیدار کردن دارند. آن شعورها مربوط به معنویات است. هر علاقه‌ای چشمه‌ای است از روح انسان که باز می‌شود و جاری می‌گردد.

مقصود دین، بستن چشمه‌های محسوس مادی نیست؛ مقصود باز کردن و کوشش برای جاری ساختن چشمه‌های دیگر است، یعنی چشمه‌های معنویات. و یا به عبارت دیگر هدف، محدود کردن و کم کردن نیروهای محسوس از آن مقدار که در متن خلقت به دست حکمت پروردگار آفریده شده نیست، بلکه هدف آزاد کردن یک سلسله نیروهای معنوی است که احتیاج به آزاد شدن دارد. با یک مثال ساده مطلب را توضیح می‌دهیم:

انسان فرزندی دارد و او را به مدرسه می‌فرستد. وقتی که می‌بیند آن بچه تمام علاقه و همتش به بازی و شکم خوارگی است ناراحت می‌شود و او را مورد عتاب قرار می‌دهد، او را بازیگوش و شکم خواره می‌خواند و با این عناوین او را ملامت می‌کند، زیرا میل دارد که در آن بچه علاقه به درس و کتاب و خواندن و نوشتن پیدا بشود. این علایق طبعاً از علاقه به بازی و خوراک دیرتر در بچه پیدا می‌شود، بعلاوه احتیاج دارد به تحریک و تشویق. غریزه علم در هر بشری هست، در عین حال باید آن را تحریک کرد.

اولین زوده آموزش بزرگ بزرگ

ولی این دلیل نیست که پدر می خواهد فرزندش اساساً رغبتی

به بازی و رغبتی به غذا و استراحت نداشته باشد. اگر روزی احساس کند که میل به بازی

یا به غذا از بچه سلب شده فوق العاده ناراحت می شود و آن را دلیل بر یک نوع بیماری

می گیرد و به طبیب مراجعه می کند، زیرا می داند بچه سالم در عین حال که باید به

مدرسه و کتاب علاقه داشته باشد باید نشاط داشته باشد و به موقع بازی کند، به موقع

غذا بخورد. پس وقتی که پدر فرزند را به عنوان بازیگوش یا شکمو ملامت می کند، در

حقیقت از حصر و انحصار علاقه او به بازی یا خوردن نالان است.^{۳۷}